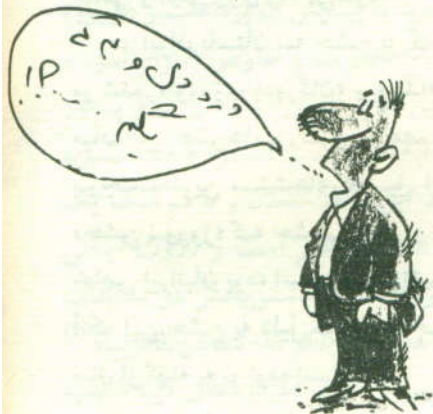




زالال طنز

می‌گی چیه؟

■ معلومه ديگه. ۲۰ بار نظارت استصوابی، ۱۵ بار نظارت جناحی یا سلیقه‌ای، ۶۰ بار کلمه «انحصار طلب» و «تمامیت خواه» و «خشونت طلب»، ۳۰ بار شکست خورده و ۱۰ بار «پیام دوم خرداد» : عجب، حالا فهمیدم!



«درد دل» یا «دل درد»

به یاد دارم از وقتی خوب و بد را می‌فهمیدم، از کلمه «دل» بدم می‌آمد. و از شنیدن و یا تکرار آن متنفر بودم. اگر کسی آن را در حضورم تکرار می‌کرد از او دلگیر می‌شدم. علت آن هم این است که از خوردن دل و جگر و قلوه و... خاطره خوبی ندارم.

هر وقت عیال و بچه‌ها می‌خواهند سر به سرم بگذارند یا بهتر بگویم دست روی دلم بگذارند؛ همه یک‌صدا و با کف و سوت!! شروع به خواندن سرود «دل ای دل. ه ه ه» می‌کنند. من هم با این کار دلم می‌شکند و توی دلم می‌گویم: «تا توانی دلی بدست آر دل شکستن هنر نیست».

حالا، دیگه خسته شدم و امروز تصمیم گرفتم دل به دریا بزنم و خودم را از این دلتنگی برهانم و به جگری محل بزم و دلی از عزاء در بیاورم، تا

■ عجب دوره‌ای شد، روزنامه‌ها یکی پس از دیگری وارد بازار می‌شوند، آدم نمی‌دونه چه دوره‌ایه!

: عجب از شماست، خوب معلومه دیگه دوره بسیار خوبی. مثل دوره سامانیونه، هم طرح‌جامع و هم ساماندهی اقتصاد و سیاست اجرا شده حالا هم طرح سازماندهی مطبوعات داره اجرا می‌شه؟!

■ از کار... خسته شدم. می‌خواهم یک کار آبرومند دیگری دست و پاکنم که کمک برای عیالات مخذره باشد و شب عیدی بتونم یک جفت کفش برای هفت سر عائله بخرم. با این عیدی که برای... اعلام کرده‌اند نمی‌شود یک جفت کفش و یک دست لباس خرید!

: خب، حالا می‌خواهی چه شغلی انتخاب کنی؟

■ می‌خوام روزنامه منتشر کنم و یا روزنامه‌نگار بشم.

: آخه آدم حسابی مگر می‌توانی؟ روزنامه‌نگاری کار بسیار سختیه، هزار فوت و فن لازم داره؟

■ نه آقا، امروز این قدر کار روزنامه‌نگاری آسونه که فکرش هم نکن. فقط باید سه کلمه حرف حسابی بلد باشی و با چند حرف ناحسابی هم قاطیش کنی تا بشه مقاله.

: خب، حالا این چند تا حرف حسابی که

شاید بتونم کمی دل و جرأت پیدا کنم و برای همیشه، با «دل» آشتی کنم. لذا با وجود دلهره‌ای که داشتم به طرف دل و جگری به راه افتادم. یک لحظه فکر برگشتن به سرم زد، اما خود را دل‌گرم کردم و همچنان با دلهره به راه خود ادامه دادم. جلوی جگرکی که رسیدم، دلشوره عجیبی گرفتم و دو دلی تمام وجودم را فراگرفت که داخل بشوم یا نه؟ اما دلم نیامد. اول، دل دل کردم که بروم یا نه؟ اما بالاخره دل به دریا زدم و وارد شدم و تا دلتان بخواهد «دل» نوش جان کردم. وقتی سیخ آخر را علی‌رغم بی‌میلی، نوش جان کردم. ته دلم، دل پیچه‌ای احساس کردم و هنوز به خانه نرسیده بودم که به «دل درد» شدیدی دچار شدم به حدی که دلم برای خودم سوخت. بچه‌ام به استقبال آمد و با دیدن حالی من، نفس عمیقی از ته دل کشید و گفت: آه دلم خنک شد. دل و جگرها را تنهایی می‌خوری؟! حالا بکش!

خاطرات آقای خوش خواب



خانم، بغچه نان و پنیر و سوئیچ ژیان را به‌دستم داد تا برم اداره. من هم بغچه را زیر بغلم گذاشتم و تموم جیبامو زیرورو کردم تا تونستم از جیب ساعت یک اسکناس بی‌گوشه ۱۰۰ تومانی پیداکنم، (آنها مابقی مساعده

حقوق برج آینده) تا به عیال جهت خرید مایحتاج روزانه بدم.

بغچه نان و پنیر را حمایل کردم و به راه افتادم. با صدای دلنشین و زیبای پول‌بریز، پول‌بریز استارت ژیان (اصطلاح معروف ژیان سواران) ماشین را روشن و شروع به حرکت کردم. هنوز اولین میدان را رد نکرده بودم که صحنه عجیب و غریبی توجه مرا به خود جلب کرد. دختران فوتبالیست! از شدت تعجب چنان زدم رو ترمز که داد ژیان بیچاره دراومد، خدایا صبح اول وقت این چیه که می‌بینم؟ اینا توریستند یا اجنه که به این سر و وضع درآمده‌اند. خوب دقت کردم دیدم نه اینا ایرانیان! یادم اومد به مصاحبه یکی از روزنامه‌های زنونه که نوشته بود: خانم فلانی به طور ناگهانی و غیر منتظره صبح یکی از روزهای هفته با قیچی کردن تور دروازه و زدن یک توپ به وسط زمین چمن، اولین باشگاه فوتبال زنونه را افتتاح کرده بود.

اون روزنومه از قول سرکار خانم نوشته بود که یکی از دق‌ودلی‌های تاریخی من این بوده که چرا همش مردان و پسران زیر توپ شوت کنند، این کار ظلمی هست که به جامعه زنان کشور شده است. باز از قول اون خانومه آورده بود که بعد از حماسه دوم خرداد تلاش‌هایی انجام گرفته که دختران و زنان شجره‌نامه فوتبال داشته باشند و همراه خودشون عکس فوتبالیست‌ها را همراه داشته باشند، تا از هرگونه چشم‌زخم احتمالی به‌دور باشند. در پایان مصاحبه‌اش گفته بود که از رسانه‌ها و مطبوعات در دامن زدن به تب فوتبال در جامعه تقدیر و تشکر می‌کنم و

لطایف روزگار



همچنین با روند رشد و توسعه در بخش فوتبال زنان ما در آینده نزدیک می‌توانیم بی‌نیازی خودمان را از علم و مال و معرفت به تمام دنیا اعلام کنیم و حتی صادر هم بکنیم! همین‌جا بود که یادم اومد ای داد بی‌داد، بازم امروز نیم ساعت دیر به اداره می‌رسم و یکساعت از حقوقم را کسر می‌کنند. و با کشیدن یک دنده معکوس و فشار گاز ژیان بیچاره به طرف اداره حرکت کردم. ■



حل معضل بیکاری در ایران!

بنابه گزارش رسیده از خبرنگار ویژه، از جمله شگردهای مدنیون در حل معضل بیکاری در جامعه مدنی کاهش ناگهانی بیکاری ۵۰ درصدی در طی روزهای اخیر بوده است. در یک تحلیل واقع‌بینانه که از سوی خبرنگار ویژه ما ارائه شده با انتخابات شوراها، علاوه بر ۲۰۰/۰۰۰ نفری که به عنوان اعضای شوراها برای چند سال شغل ثابت پیدا کردند، اگر هر عضو این شورا در هر روستا و شهر، تنها یک نفر را به عنوان منشی خود استخدام کند، جمعاً مشکل بیکاری ۴۰۰/۰۰۰ نفر حل شده است. در حالی که به نظر می‌رسد ۲۰۰/۰۰۰ نفر مذکور حداقل ۴ الی ۵ نفر از اعضای ستاد انتخاباتی خود، فامیل، قوم و خویش، هم‌جناسی خود را به سفارش... سرکار خواهند گذاشت که در مجموع بدین صورت، اشتغال ۱۰۰۰/۰۰۰ نفر برای چند سال آینده حل خواهد شد!!

● شخصی را اسبی لاغر بود. گفتند: چرا این را جو نمی‌دهی؟ گفت: هر شب ده من جو می‌خورد. گفتند: پس چرا چنین لاغر است؟ گفت: یک ماهه جوش نزد من به قرض است.

کلیات عبید زاکانی

● شغالی مرغی از پیرزنی دزدید. پیرزن در عقب او نفرین‌کنان فریاد زد: ای وای! مرغ دو منی مرا شغال برد. شغال از این مبالغه سخت در غضب شد و از غایت تعجب و غضب به پیرزن دشتام داد. در این میان روباهی به شغال رسید و گفت: چرا اینقدر بر افروخته‌ای؟ گفت: ببین این پیرزن چقدر دروغ‌گو و بی‌انصاف است. مرغی را که یک چارک هم نمی‌شود دو من می‌خواند. روباه گفت: بده ببینم چه قدر سنگین است! وقتی مرغ را گرفت پا به گریز نهاد و گفت: به پیرزن بگو مرغ را به پای من چهار من حساب کنند! از یادداشت‌های علامه قزوینی

● رنجوری را سرکه هفت ساله فرمودند. از دوستی بسخواست. گفت: من دارم اما